

کرد که گشت چون سینه که گم شد در مان آواز بر داشتند که علی بن ابی طالب  
 بیایم المومنین **از آنجا که** که جذب بن عبد الله الازدی گوید  
 که در محل صفین با امیر المومنین علی بودم که مکه آمد و همه و مرا  
 هیچ شکی نبود در آن که حق بجانب وی است ای چون نهروان  
 فرمودند که شکی در خاطر من نماند که آن جماعت قرار و حاضر گشتند  
 گشتن ایشان کار بس عظیم است باید از میان کشید که هر کس  
 ایدم و با خود مظهره است و دستهای تیره خود را بر زمین فرو بردم  
 و سپهر خود را مان باز نهادم و در سایه آن پیش من تا گاه امیر المومنین  
 علی رضی الله عنه ایجا رسید بر سید که هیچ آب همراه داری مظهره  
 که دست من را آوردم بستم و بعد از آن دور شد که از نظر من پنهان  
 شد بعد از آن پیدا بود وضو ساخته و در سایه آن پیش منیت تا گاه  
 دیدم که سواری از حال غایبی رسید گفت ای امیر المومنین این سواری  
 ترا میگوید گفت و بر ایوان خواندم آمد و گفت ای امیر المومنین  
 مخالفان از نهروان بگداشتند و آب را بر سر من فرو نمودند که کلا کلاه  
 گداشتند باشند باز آن سواری گفت و الله که گداشتند حضرت امیر

فرمود که کلا ایشان گداشتند از درین سخن بودند که دیگری گفت  
 که مخالفان گداشتند حضرت امیر گفت گداشتند آن شخص  
 گفت و الله من بنامم نامندم بر ایات ایشان از بران جانف  
 اب حضرت امیر گفت و الله که گداشتند از چون گذرند که محل ایشان  
 و جای رجعت چون ایشان با جماعت بعد از آن برخواست و من  
 نیز خواستم و با خود کفعم الطیرند که میزانی بدست افتاد که حال مرد را  
 نشانم با الت که گدا بی است لیر و یا خود و بر اینده است  
 از خدا ای تعالی بر کار ما از رسول صلی الله علیه و سلم خبری دل بسته  
 و با خود کفعم تا رخد ایما با تو عهد کردم که اگر بدیدم که مخالفان از نهروان  
 گداشتند اول کسی که با من مرد میارم کند من با شرم و اگر نگذاشته  
 باشم بر محاربه و قتال ثابت باشم چون از صفوف بگداشتم  
 دیدم که بر ایات ایشان همچنان بحال خود ایستاده است حضرت  
 امیر که مکه آمد و همه پیش منیت هر یک گفت و بختباند و گفت ای فلان  
 حضرت کار بر تو روشن شد گفت ای امیر المومنین فرمودند که  
 کار شغول باش یک تن را از ایشان گداشتم و دیگر را گداشتم پس با

فرود

فرمود که کلا ایشان